Kh\_Osul\_SMJShobeiri\_981106

بسم الله الرحمن الرحیم

درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری

۶ بهمن ۹۸

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

در حدیث لا ضرر و لا ضرار اینکه مراد از لا ضرر و لا ضرار چیست و نحوة ارادة این معنا از لا ضرر و لا ضرار به چه نحو است، این یک بحث کلی طرح را کردیم که ما سه جور تجوّز داریم. یکی تجوّز در کلمه، یکی تجوّز در حذف و یک جور تجوّز در اسناد. این نکته را هم باید ضمیمه بکنیم که هر سه گونة تجوز نیاز به مصحّح دارد. اینجور نیست که هر کلمه‌ای را بتوانیم به هر معنایی مجازاً به کار ببریم. قدیمی‌ها تعبیر می‌کردند که علاقات مجاز باید وجود داشته باشد تا مجاز صحیح باشد. مرحوم آخوند تعبیر می‌کنند قبول تبع محکم هست و کافی است اینجور نیست که در هر کلمه‌ای را بتوانیم در هر معنایی به کار ببریم.

همین‌طور تقدیر مصحّح می‌خواهد. چطور می‌شود یک کلمه را مقدّر قرار داده بشود این خودش یک بحث مهمّی هست که ما قبلاً بحث تقدیر به این مطلب پرداختیم که تقدیر در جاهایی هست که یک نوع قرائنی بر وجود، یعنی تصویر آن لفظ مقدّر را، معنای مقدّر در ذهن مخاطب ایجاد می‌کند. به خاطر اینکه این قبلاً تکرار شده، مثل اینکه سؤال سائل از یک موضوع خاصی باشد در جواب تکرار نمی‌کند به دلیل اینکه آن تصور ذهنی در ذهن وجود دارد و لفظ برای رسیدن به تصور ذهنی است. لفظ را ذکر نمی‌کند، چون هدف لفظ آوردن که به ذهن انداختن معنا هست آن وجود داشته. به تعبیر ابن مالک:

و فی جواب کیف زید قل دنف \* فزید استغنی عنه اذ عرف

علت اینکه ما زید را می‌توانیم نیاوریم معروف بودنش و شناخته شدنش است. یعنی آن ذکرش در سؤال سائل باعث می‌شود که کلمه این مفهوم، حتی لفظ یا مفهوم. حالا ما در بحث تقدیر این را هم ذکر می‌کردیم که ما دو جور تقدیر داریم. تقدیر لفظ و تقدیر معنا. چون ما گاهی اوقات یک معنای خاصی را، یک لفظ خاصی را مقدّر می‌گیریم چون در ذهن لفظ تصور می‌شود، از تصوّر لفظ، تصور معنا سرایت کرده می‌شود و گاهی اوقات تقدیر لفظی داریم، تقدیر معنوی داریم، این را ابن هشام در، اوّلین بار در کلام ابن هشام در قطر الندی دیدم، در بحث «حیث» اوائل قطر الندی هست، می‌گوید فرق است بین جایی که مضاف الیه حیث حذف می‌شود ولی لفظاً مقدّر قرار می‌گیرد. گاهی اوقات معناً قرار می‌گیرد، گاهی اوقات کأنّ لفظش نسیاً منسیا قرار می‌گیرد ولی معنایش وجود دارد و تفاوت‌هایی می‌گذارد. می‌گوید اگر لفظش مقدّر باشد حیث مبنی نمی‌شود، معرب است. ولی اگر معنایش مقدّر باشد آن مبنی می‌شود و بحث‌هایی اینجا دارد.

غرضم این هست که تقدیر نیازمند به یک مصحح دارد. گاهی اوقات لفظش چون قبلاً تکرار شده، این لفظ باعث می‌شود که مصحّح تقدیر باشد. گاهی اوقات خود لفظش تکرار نشده، لفظ ملزومش تکرار شده. ملزوم که بیاید، لازم را هم به ذهن اخطار می‌دهد، و اخطار این لازم باعث می‌شود که من بتوانم اکتفاء بکنم برای افهام این لازم به همان تصویری که از ناحیة آوردن لفظ ملزوم ایجاد شده.

همینطور هم در مجاز در اسناد. مجاز در اسناد هم انحاء دارد. یعنی مصحّح‌های مختلفی دارد. گاهی اوقات «انبت الربیع البقل» به دلیل اینکه رویش بقل توأم هست با زمان بهار، ما به بهار نسبت می‌دهیم. چون همچنان که علت و معلول به این نحو هست، وقتی علت هست معلول هست، وقتی علت نیست معلول نیست. ما هم چون می‌بینیم وقتی بهار هست، رویش گیاهان وجود دارد. وقتی بهار نیست، رویش گیاهان وجود ندارد. در واقع یک نوع مشابهت بین حالتی که علت نسبت به معلول دارد که وجوداً و عدماً همراه معلول هست، با بهار نسبت به رویش گیاهان سبب می‌شود ما مجازاً بتوانیم این اسناد را بدهیم. بگوییم انبت الربیع البقل. همینجور سایر مجاز در اسنادها که آن مصحّح اسناد مجازی را باید در نظر داشته باشیم. یعنی خیلی وقت‌ها اینکه در بحث‌های ما مهم هست آن این است که کدام یک از معانی مصحّح دارند که به نحو مجازی به کار برده بشوند. این را در بحث‌ها باید مد نظر باشد.

یک مروری به فرمایشات مرحوم آقای خویی می‌خواهم بکنم و بعضی از نکاتی که ایشان دارد با یک مقداری اضافه و کم با توجه به آن تحلیل‌هایی، سه جور تجوزی که عرض کردم می‌خواهم صحبت کنم و ببینیم به چه نحو بحث را باید دنبال کنیم.

مرحوم آقای خویی در بحث لا ضرر و لا ضرار.

فرصت نکردم فرمایشات آقایان دیگر را جدیداً ببینم. بعضی از عرض‌هایی که می‌کنم ممکن است در فرمایشات آقایان باشد از قدیم در ذهن من مانده باشد، این است که به آقایان نسبت نمی‌دهم شاید کلماتشان از قدیم در ذهنم مانده باشد، نمی‌دانم گفتم یا نگفتم، یا به ذهن خودم رسیده این است که الآن بحث‌هایی که می‌کنم منهای فرمایشات آقایان هست.

ایشان می‌فرماید که کلمة لا ضرر و لا ضرار، «لا»ی نفی جنس است و این ترکیب در مصباح الاصول، جلد ۲، صفحة ۵۷۹ و این چاپ مؤسسة نشر الفقاهة. ایشان می‌گوید کلمة «لا» که بر ضرر و ضرار هست این «لا» نفی جنس است. ایشان انحاء استعمالات مشابه این کلمه را اینجا دنبال کردند. می‌گویند یک قسم از استعمالات این هست که آن جمله مستعمل باشد در مقام اخبار از عدم تحقق شیء: كنايةً عن مبغوضيته فيكون الكلام نفياً اريد به النهي،

بعد ایشان در توضیح این معنا اینجوری می‌فرمایند. می‌گویند که ما در بحث اوامر ذکر کردیم که اِخبار از عدم شیء مثل اخبار از وجود شیء هست. ما گاهی اوقات می‌گوییم اعاد الصلاة یا یعید الصلاة. اعاد الصلاة یعنی چی؟ یعنی مؤمن ممتثل این کار را انجام می‌دهد. یا آن طرف مثلاً لا یعید. یعنی مؤمن ممتثل این کار را انجام نمی‌دهد. یعنی نیازی ندارد حتماً انجام بدهد. نفی الزام.

این در ما نحن فیه کأنّ اینجوری است. «لا رَفَثَ وَ لا فُسُوقَ وَ لا جِدالَ فِي الْحَجِّ» به این اعتبار هست. ایشان توضیح نمی‌دهد که از جهت ادبی این را چه شکلی تحلیل می‌کنیم. در مثال یعید الصلاة و اعاد الصلاة عرض کردم که قرینة مقام اقتضاء می‌کند که ضمیر را ارجاع بدهیم به مؤمن ممتثل. یا یک ممتثل را تقدیر در کلام بگیریم. یعید یعنی یعید فی مقام الامتثال، إذا کام ممتثلاً یا شرطی را در تقدیر بگیریم یا وصفی را برای آن فاعل یعید و فاعل اعاد در تقدیر بگیریم به اعتبار اینکه مقام، مقام بیان حکم فرد ممتثل، یعنی عمل فرد ممتثل و کردار فرد ممتثل را چون می‌خواهیم بیان کنیم این خودش باعث می‌شود که یک چنین تقدیری را بتوانیم، خودش مصحّح یک چنین تقدیر گرفتنی است.

«لا رَفَثَ وَ لا فُسُوقَ وَ لا جِدالَ فِي الْحَجِّ» هم ایشان اینجوری گویا می‌خواهد تفسیر کند کأنّ لا رفث صادراً عن المؤمن المطیع المتصل لاوامر الله. لا فسوق یصدر من ممتثل اوامر الله. حالا یا این را وصف رفث بگیرید یا خبر محذوف بگیرید.

نفی از جهت استعمالی. ولی استعمالی لا رفث یعنی رفث از مؤمن ممتثل سر نمی‌زند. سر نمی‌زند معنایش این است بالملازمه این است که اگر بخواهد ممتثل باشد نباید این کار را بکند و إلا اگر این کار را بکند از دایرة عبد ممتثل خارج شده. اینجوری گویا ایشان معنا به این شکلی معنا بکنند.

گویا این را باید به یک مجاز در حذف بازگردانیم. «لا رَفَثَ وَ لا فُسُوقَ وَ لا جِدالَ فِي الْحَجِّ» به تعبیر ایشان بازگشت به مجاز در حذف است.

ولی شاید یک تحلیل دیگری در اینجور موارد روشن‌تر باشد. یا لا اقل این تحلیل هم مطرح باشد آن این است که اینجا یک شیءای که در یک نظام قانونی در یک محیطی مجاز هست، شیء مجاز کأنّ وجود خارجی دارد. شیءای که مجاز نیست کأنّ وجود خارجی ندارد. فرض کنید می‌گوییم در قانون اسلام قمار وجود ندارد. قمار وجود ندارد، می‌خواهیم بگوییم قماری که آن چیزی که حلال است، جائز است در یک نظام قانون‌گذاری تحقق دارد. وجود شیء در نظام قانونگذاری به معنای مشروعیت و مجاز بودن شیء است. یک نظام قانونگذاری اگر یک شیءای را مجاز می‌داند کأنّ آن را موجود می‌داند. خود موجود بودن معنای مجاز بودن هست. یعنی در قبال اینکه موجود نیست یعنی مجاز نیست.

توضیحی دارد که بعداً در مورد توضیح عرض می‌کنم.

شاگرد: این با التزامی اوّلی چه فرقی کرد؟ با آن التزامی که اوّل گرفتید از نفی گفتید التزام نفی فهمیده می‌شود؟

استاد: آنجا بحث سر نحوة تحلیلش است. آن تحلیل قبلی این بود که مجاز در حذف است. این مجاز در اسناد است. یعنی اسناد می‌گوییم این شیء موجود است. شیءای که مجاز نیست را مجازاً می‌توانیم وجودش را از آن سلب کنیم. مجاز در اِسناد یعنی وجود داشتن شیء در یک نظام قانونی یا در یک طبیعت. مثلا «لا رَفَثَ وَ لا فُسُوقَ وَ لا جِدالَ فِي الْحَجِّ»، حج یک طبیعتی هست از یک شیء، اموری تشکیل می‌شود. می‌گوید در دایرة حج، رفث وجود ندارد. یعنی حج اگر می‌خواهد حج باشد این رفث ممنوع است. یعنی ممنوعیت رفث خودش به اعتبار اینکه، شیءای که مباح هست یک نوع وجود برایش فرض می‌شود.

شاگرد: یعنی اخبار است؟

استاد: از جهت استعمالی اخبار هست، ولی اخباری هست که یک نوع مجاز در اسناد در آن تحقق دارد.

یک نکته‌ای در پرانتز عرض بکنم. دوست ما دیروز آقای کامکار اشاره می‌کرد نه سازش نه تسلیم نبرد با آمریکا، آن مثال را اصلاً مثال فارسی با عربی جدا کنید. ما در عربی «لا»ی نفی جنس، «لا»ی نفی جنس یک جملة اخباری است. می‌گوید این طبیعت موجود نیست. نه سازش، نه اینکه سازش موجود نیست. نه سازش یک ترکیب فارسی هست ممکن است از اوّل بگوییم این وضع شده برای نهی، برای انشاء امثال اینها.

شاگرد: اخبار نباید باشد.

استاد: نه، آن یک بحث دیگر است.

شاگرد: سازش نباشد.

استاد: نه، آن یک حرف دیگر است که ممکن است در فارسی هم اخبار به داعی انشاء داشته باشیم. ولی ترکیب نه سازش نه تسلیم نبرد با آمریکا این چون یک ترکیب خاصی است. نه سازش یک کلمة نه هست و سازش. نفی جنس نیست. این یک ترکیب خاص است. سازش نه، این سازش نه ممکن است از اوّل دارد نهی می‌کند. خود این در عربی لا بر سر اسم به عنوان نهی به کار برده نمی‌شود. معنای حقیقی لا، لایی که برای نهی است، بر سر فعل باید بیاید. بر سر اسم لا به معنای نهی نمی‌آید. مگر با یک نوع تأویل و تجوزی، اینکه نه سازش نه تسلیم در این بحث داخل نکنید، آن را ولو از جهت ساختاری یک قدری شبیه لا حرج و لا ضرر و امثال اینها هست، آن مدل خاص خودش را دارد، ممکن است نه سازش.

شاگرد: شبیه‌اش را در عربی محاوره‌ای زیاد دارند.

استاد: بله. حالا آنهایش ممکن است. غرضم این هست.

شاگرد: می‌تواند نفی جنس باشد.

استاد: می‌تواند. ما اساساً در فارسی به آن معنا نداریم. نه مرد، به معنای مرد وجود ندارد در فارسی نداریم. ترکیب فارسی با ترکیب عربی فرق دارد. لا رجل، یعنی رجل وجود ندارد.

شاگرد: نه سازش، سازش نداریم، تسلیم نداریم که اِخبار باشد که عملاً نفی جنس

استاد: ممکن است باشد، ممکن است نباشد. می‌خواهم بگویم نه سازش نه تسلیم آن یک ترکیب خاص است. این ترکیب خاص از اوّل یک ترکیبی هست که وضع شده برای اخبار، وضع شده برای انشاء، ما ممکن است شخصی از اوّل بگوید ترکیبی برای انشاء است. در فارسی نه گاهی اوقات برای نهی به کار می‌رود. نه که بر سر این شکل. این چیز فارسی و عربی را با هم قاتی نکنیم، آن فارسی سر جای خودش بحث‌های خودش را باید دنبال کرد، عربی هم سر جای خودش و اینکه ما بحث را روی مثال‌های

شاگرد: یک مثالش که واضح است، مثلاً نه شرقی نه غربی واضح است انشاء نیست، نفی است. می‌گوید نه شرقی هستیم نه غربی هستیم.

استاد: نه. آنها یک ترکیب خاصی است، آن ترکیب نهی است، نفی است چی است. می‌خواهم بگویم ترکیب فارسی با ترکیب عربی فرق بگذارید. در فارسی ما اصلاً این مثال‌ها را ممکن است بگوییم نهی است. وضع شده باشد نه‌ای که بر اسم در بیاید در مقام نهی از این طبیعت که ممکن است در فارسی باشد. هست یا نیست را نمی‌خواهم اثبات یا نفی کنم. می‌خواهم بگویم آن خودش را باید جداگانه بحث کرد. آن ربطی به بحث عربی ندارد. در عربی در اینکه «لا» که بر سر مفرد می‌آید مفاد اصلی‌اش اخبار هست آن بحثی نیست. بنابراین این، این دو تا را از همدیگر جدا کنیم.

شاگرد: اشکال شما بر مرحوم خویی این است که اقرب المجازات در لا رفث اخبار به داعی انشاء نیست بلکه؟

استاد: بحث من این نیست که اخبار به داعی انشاء ایشان نگفته. ایشان می‌گوید که تحلیل لا رفث این هست که کأنّ عبد ممتثل رفث ازش سر نمی‌زند. عبد ممتثل از نوع مجاز در حذف اینها را گرفتند که عرض کردم یا این را به معنای وصف محذوف و مقدّر برای رفث بگیریم. رفث صادر از ممتثل وجود خارجی ندارد. یا خبر مقدّر بگیریم. لا رفث صادرٌ عن الممتثل. ولی من تصور می‌کنم. من عرض می‌کنم این تحلیل، تحلیل دیگری که عرض می‌کنم روشن‌تر از تحلیل آقای خویی است. آن این است، آن چیزی که مجاز هست، آن را یک نوع وجود برایش ما در نظر بگیریم. در یک نظام قانونگذاری. یک قدری اجازه بدهید از بعضی الفاظ ما چیز کنیم به دلیل بعضی مشکلاتی که دارد بعداً عرض می‌کنیم.

در یک نظام قانونگذاری اگر یک فعلی از افعال مباح باشد ما اِسناد موجود بودن را به آن فعل می‌توانیم بدهیم. فرض کنید می‌گوییم که بیع در اسلام وجود دارد. بیع در اسلام یعنی بیع مجاز است. بیع وجود دارد. ولی قمار وجود ندارد. قمار وجود ندارد. یعنی قمار مجاز نیست. آن چیزی که مجاز باشد اِسناد موجودٌ به آن می‌توان داد. اِسناد مَجازی موجودٌ نسبت به طبیعتی که مجاز است داده می‌شود، و طبیعتی که محرّم است و جائز نیست اسناد موجود نبودن می‌دهد. این خودش یک نوع از باب مجاز در اِسناد است. این با اَعاد فرق دارد. اعاد و یعید ایشان این را از آن باب گرفتند.

شاگرد: لا رفث موجود

استاد: شرعاً لازم نیست در نظر بگیریم. اِسناد مجازی یعنی در دایرة تشریع اگر یک شیءای مجاز باشد می‌توانیم اِسناد موجودٌ را به آن طبیعت بدهیم به نحو تجوّز. این فکر می‌کنم تحلیل درست‌تری باشد.

شاگرد: مثالی به نظر هست که با تبعش سازگار باشد؟ حالا چه از سمت وجودی‌اش؟ چه از سمت ادبی‌اش؟

رهبانیة فی الاسلام

استاد: صبر کنید اینها را بعداً چیزتر توضیح می‌دهم. این یک قسم.

قسم دوم ایشان می‌فرمایند که گاهی اوقات یک طبیعتی، یک حکمی دارد، ما آن طبیعت را در یک حالت خاص در یک صنف خاص نفی می‌کنیم. یعنی حکم آن طبیعت در مورد این فرد و این صنف خاص موجود نیست. لا ربا بین الوالد و ولده. یعنی ربایی که حکمی دارد بین والد و ولد این ربا تحقق ندارد. یعنی لا یکون الحکم الثابة الربا ثابتاً بین الوالد و ولده. یا لا غیبة لمن القی جلباب الحیاء. یعنی غیبتی که در افراد عادی حرام هست در مورد کسی که پردة حیا را بیندازد و پرده‌دری کند این غیبت در او وجود ندارد یعنی آن حرمتی که طبیعت غیبت دارد در این مورد خاص وجود ندارد.

لا سهو للإمام مع حفظ من خلفه. اگر مأمومین حافظ باشند امام سهو ندارد. سهو ندارد یعنی احکام شکی که در موارد عادی هست این احکام در این مورد نیست. کأنّ یقین دارد. آن حفظ المأموم، حفظ امام هم تلقی می‌شود و می‌تواند به آن حفظ مأموم اعتماد کند.

شاگرد: جامع این قسم را چی می‌گویید؟

استاد: اینکه حکمی که برای یک طبیعت هست، از یک فرد یا یک صنف خاص آن طبیعت داریم نفی می‌کنیم. بعد ایشان یک نوع دیگری، می‌گوید لا صلاة لجار المسجد إلّا فی المسجد. این را هم می‌گوید از این قسم دانستند، گفتند که اینجا نفی ادعایی هست، نه اینکه حقیقتاً صلاة جار مسجد احکامش را ندارد. نه صلاة جار مسجد این ادعاءً به اعتبار اینکه آن وصف کمال را دارا نیست، این هم از این باب هست.

قسم سوم ایشان می‌فرمایند که گاهی اوقات شیءای را در شریعت مقدسة اسلامیة نفی می‌کنیم به اعتبار اینکه حکمی که این شیء در شرایع سابقه یا در عرف کلی یا در عرف متشرّعه داشته آن حکم را ندارد. می‌گوید لا رهبانیة فی الاسلام. چون در شرایع سابقه رهبانیت مشروع بوده می‌خواهد آن حکم را نفی کند. لا مناجشة فی الإسلام. مناجشه این هست که شخصی نمی‌خواهد شیءای را بخرد ولی برای اینکه قیمت را بالا ببرد می‌گوید من این مقدار می‌خرم برای اینکه مشتری مجبور بشود قیمت بالاتر بگوید، قیمت بالا برود. می‌گوید نه این درست نیست. یک قسم دیگر این به اعتبار اینکه در عرف متعارف این مطلب وجود داشته، این را می‌خواهد نفی کند.

یک قسم دیگر لا قیاس فی الدین. چون سنی‌ها قیاس را مشروع می‌دانند، لا قیاس فی الدین می‌خواهد نفی حکم قیاس در نزد عامه بکند. ایشان می‌گوید: و بالجملة: الحكم المنفي في هذا القسم هو ما كان ثابتاً للموضوع في الشرائع السابقة أو في سيرة العرف، (الکلی او المتشرعه) بلا فرق بين أن يكون إلزامياً أو غير إلزامي، تكليفياً أو وضعياً.

این را من اضافه می‌کنم اعم از کلی و متشرعه.

یک قسم دومی را هم ایشان وارد می‌شود، آن قسم دوم بماند.

یک مطلب اینجا مثال بزنم تا بعد ببینم واقعاً این عرفی است. شما در عرف متعارف سرقت حرام است. می‌خواهم بگویم سرقت در شرع اسلام حرام نیست. می‌گویم لا سرقة فی الإسلام. اصلاً حرام نیست. کسی بخواهد بگوید سرقت در اسلام حرام نیست. بگوید لا سرقة فی الإسلام. این عرفی است؟ اصلاً عرفی نیست. مجرّد اینکه یک شیءای در عرف متعارف یک حکمی دارد، بخواهم برای نفی آن حکم این را به کار ببرم اصلاً عرفی نیست. آن که هست این داخل در همان قسم اوّل هست با همان تحلیلی که ما کردیم. آن این است که شیءای که مجاز هست یک نوع وجودی برایش ادّعاءً و در مجاز در اسناد تصوّر می‌شود. شیءای که مجاز نیست می‌گوییم تحقق ندارد. لا رهبانیة فی الإسلام یعنی رهبانیت در إسلام مجاز نیست. لا مناجشة فی الإسلام یعنی مناجشة در اسلام مجاز نیست. لا قیاس فی الدین، یعنی مجاز نیست. البته این مجاز نبودن در بحث رهبانیت فی الإسلام وقتی مجاز نیست یعنی عبادت نیست. مجاز نبودن اشیاء به حسب مواردش فرق دارد. رهبانیة در إسلام وقتی می‌گوییم مجاز نیست یعنی به عنوان عبادت شما نمی‌توانی آن را انجام بدهید. نه اینکه رهبانیت حرام است. یعنی عبادت نیست.

شاگرد: ساکت باشد، آن طرفی‌اش هم دارد.

استاد: نه. می‌خواهم بگویم می‌توانیم در مقام این مجاز بودن نفی مجاز بودن که می‌خواهیم بگوییم، آن که آن ذهنیتی که پشت قضیه هست، آن ذهنیت اثرگذار هست در اینکه به چه عنوان می‌خواهیم بگوییم این مجاز نیست. یک موقع به عنوان فعلی از افعال می‌گوییم مجاز نیست، یعنی اینکه اگر شما این را انجام بدهید گناه کردید. یک موقعی می‌گوییم مجاز نیست یعنی به عنوان عبادت مجاز نیست، یعنی شما نمی‌توانید با آن قصد تقرّب کنید. همینجوری رهبانیت انجام بدهید نه به عنوان عبادت آن اشکالی ندارد.

شاگرد: اسلام رهبانیت نداریم.

چرا می‌فرمایید عرفی نیست. مثلاً یک نفر برگردد بگوید مِنْ بَحيرَةٍ وَ لا سائِبَةٍ مثلاً، این الآن عرفی است؟ یعنی شما یک چیزی را که مشرکان حرام می‌دانستند؟ بحیرة و سائبة را حرام می‌دانستند.

استاد: حلال می‌دانستند. لا بحیرة یعنی حرام است.

شاگرد: در آیه که لا نداریم. اگر لا بگوییم یعنی. در آیه که لا ندارد. اگر لا بگوییم عرفی است، یعنی عرف می‌تواند بفهمد که اسلام این حرمت

استاد: نه به کار نمی‌برند. مثال‌های شما، مثال‌های راحت می‌زنید. به کار نمی‌بریم. مثال‌هایی که می‌خواهم بزنم که ذهن شما درگیر چیزهای دیگرش نشده باشد. آدم ذهنش که درگیر چیزهای دیگر می‌شود، یک مقداری در آن فهمی که در اینجور موارد هست از بین می‌رود.

لا مناجشة فی الإسلام، مناجشة به عنوان یک فعل مباحی مطرح است، می‌گوییم مناجشه در اسلام نیست یعنی مناجشه حرام است. اینجوری.

لا قیاس فی الدین، قیاس را که اینها جایز می‌دانستند به عنوان حجیتی از حجج شرعی جائز می‌دانستند. جایز نیست یعنی نمی‌توانید به عنوان حجت از آن استفاده کنید. این اصلش بحث جواز است، ولی جواز استفاده از قیاس به عنوان حجت. در استدلالاتتان، شما می‌خواهید یک استدلال فقهی بکنید، یک فتوایی را مستند بکنید نمی‌توانید به قیاس استناد کنید. باز هم بحث جواز است. ولی جواز به خاطر چیز خاصی که قیاس دارد، که قیاس یک حجتی از حجج هست، آن مفهوم در یک قالب خاصی است. همة اینها مثال‌های آن جواز هست. لا صلاة لجار المسجد الا فی المسجد هم از این قسم است. لا صلاة یعنی صلاة برای جار مسجد، صلاة مشروع نیست. مشروع نیست ادعائی است. آن چیزی که آن اثر مرغوبش را ندارد، کأنّ می‌خواهیم بگوییم کأنّ اصلاً وجود ندارد. یک چیزی که کمال مطلوب از شیء را ندارد آن را می‌توانیم ادعاءً نفی کنیم، کأنّ صلاة برای جار مسجد در غیر مسجد آن تحقّق ندارد. تحقّق ندارد یعنی آن جواز، آن مشروعیتی که اشیاء دیگر دارد به عنوان یک عبادتی که ما را به قرب می‌رساند و درجات زیادی از کمال را برای ما ایجاد می‌کند این در آن درجه نیست. به اعتبار نفی آن ثواب زیاد. همة اینها به نظر می‌رسد از یک باب هستند. آن باب این هست که شیءای که در یک شریعت مجاز باشد، مجاز بودن مصحّح موجود بودن شیء هست و مجاز نبودن مصحّح اِخبار از وجود نبودن. اینکه این قسم. آقای خویی یک چیز دیگری را هم اینجا در بحث وارد شدند فقط اشاره بکنم، این است که ایشان «ما جعل علیکم فی الدین من حرج» را هم این وسط آوردند، خوب بود اصلاً این مثال را نمی‌آوردند. «ما جعل علیکم فی الدین من حرج» شبیه این مثال‌های ما نیست. لا حرج که تعبیر نشده آن بحث ما. جعل در لسان روایات و آیات به معنای الزام است. جعلی که با «علی» متعدّی می‌شود. جعلتُ علی الشیء کذا، یعنی از جعل یعنی به گردن گذاشتن. روی دوش گذاشتن. جعل همین جعل خارجی است. بار را که روی دوش یک نفر می‌گذارند جعل است. فعلی را که روی دوش یک نفر قرار می‌دهند یعنی این را الزام می‌کنند.

خدا رحمت کند مرحوم شیخ جعفر شوشتری را، یک شرح حالی آقای استادی از ایشان در مجلة کتاب شیعه چاپ کرده. مطالبی که در منابع مختلف در مورد شیخ جعفر شوشتری هست آورده، نمی‌دانم این را از خاطرات صدر الاشراف نقل می‌کند از کجا نقل می‌کند، از یک جایی از این کتاب‌هایی که چاپ نشده این مطلب را نقل می‌کند. می‌گوید مرحوم شیخ جعفر شوشتری وارد یک کاروانسرایی شد. یا در کاروانسرایی بود. الاق‌ها و قاطرهایی می‌آمدند، این وارد کاروانسرا شدند، ایشان شروع به گریه کردن کردند و از حال رفت و خیلی حالش بد شد. گفتند که چی شده؟ گفت من دیدم که اینها باری که روی دوششان گذاشتند اینها را سالم زمین گذاشتند. من متحیر ماندم که باری که خدا روی دوش ما گذاشته آیا می‌توانیم سالم زمین بگذاریم و به مقصد برسانیم یا نمی‌توانیم برسانیم حالش بد شد از دیدن این منظرة اینکه این حیوانات چهارپا امانت‌دار هستند و باری که روی دوششان هست را سالم تحویل می‌دهند و به مقصد می‌رسانند. تکلیف در ذهنیت شرعی یک نوع بار به دوش گذاشتن است. امانت‌داری هم یعنی یک باری روی دوش شخص می‌خواهند بگذارند و حمله الانسان. تکلیف یک نوع حمل است. امانت‌داری یک نوع بار به دوش کشیدن است.

جعل یعنی همین، یعنی یک چیزی را به گردن شما گذاشتن. این اصلاً ربطی به بحث‌های لا حرج و لا ضرر و امثال اینها ندارد. آن بحثش اصلاً جدا کنیم. بحث لا حرج با لا ضرر به دلیل تفاوت صیغه‌ای که در لسان شریعت برای بیان این قاعده به کار رفته، چون تفاوت دارند بحث‌هایشان هم متفاوت است این بحث را نباید ؟؟؟ ۳۹:۳۴

آقای خویی می‌فرماید که: ثبوت الحرج في الشريعة إنّما هو بجعل حكم حرجي، فنفيه في الشريعة إنّما هو بعدم جعل حكم يلزم من امتثاله الحرج على المكلف.

اصلاً این بحث‌ها نیست. ما جعل علیکم فی الدین من حرج، حرج وصف آن وضوع است. می‌گوید ما حرج و سختی را به گردن شما قرار ندادیم. یعنی شما را به سختی مکلّف نکردیم. سختی را روی دوش شما نگذاشتیم.

شاگرد: هر چی تکلیف کردیم سختی نبوده

استاد: سختی نبوده. حرج وصف افعال است. حرج یعنی آن افعال و امثال اینها آن عنوان

شاگرد: اعم از موضوع حکم است.

استاد: آنها یک مقداری بحث‌هایش تفاوت دارد. بحث ما جعل علیکم فی الدین من حرج بحث‌های خاص خودش را دارد. آن را باید جدا کرد از این.

شاگرد: لا ضرر کدام یک از این تحلیل‌هاست

استاد: حالا هنوز این بعداً وارد مقدمه است برای بحث

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان